

# یکی برای همه همه برای یکی

بریثیت ونینگر • ایو تارلت  
حسام سبحانی • ماندانا نارنجیها



از مجموعه  
داستان و کارتون  
به ۵ زبان

یک بار وقتی مَکس خودش را به زحمت از زمین بلند می کرد، چیزی به سرش خورد.

فریاد زد: «آآآآآخ! این چی بود؟»

موش کور کوچولویی با دستپاچگی گفت: «ببخشید! عصای من بود. اصلاً ندیدمت.»

مَکس گفت: «چی؟! من به این بزرگی را ندیدی؟ نکند چشم هایت نمی بیند؟»

موش کور کوچولو گفت: «چرا، می بینم، ولی چشم هایم خیلی ضعیف است. در عوض، بینی ام

معرکه است. حتی می توانم بفهمم زیر زمین چه خبر است.»

